

قدرت خانواده روحانی حضرات شور بازار

در سقوط شاه امان الله و برکشیدن بچه سقاو

جایگاه روحانیون در جامعه افغانی:

در کشور ما از عهد باستان تا این زمان ، دولت ها به قشر روحانی بچشم بزرگی و حرمت نگرسته و تقریباً اکثریت زعما و رهبران کشور هنگام جلوس شان برکسی حاکمیت برای کسب مشروعیت قدرت خود، تأنید روحانیون منتفذ را کمائی کرده اند و مراسم تاج پوشی شاه یا سلطان (ولو قدرت را با قهر و زور شمشیر خود بدست آورده باشد) با خطبه شرعی و بستن دستاری سفید توسط رهبر روحانی بر سر شاه بجا آورده شده است. و در خطبه های نماز جمعه در مساجد و منابر با ذکر نام شاه یا رهبر سیاسی در واقع به مشروعیت آن رهبر و زعیم و اطاعت از او امرش مهر شرعی و اسلامی زده شده است. همینکه نام رهبر سیاسی در خطبه های روز جمعه بر منبرها گرفته نمیشد، بدان معنی بود که حاکمیت شاه یا رهبر سیاسی دیگر مشروعیت ندارد و او امر و نواهیش واجب الاحترام نیست و مردم باید برضد او به پا خیزند و رهبر سیاسی دیگری برای خود انتخاب کنند. از همین جاست که شخصیت های روحانی پر نفوذ همواره یک تهدید بالقوه برای دولت بوده و در سراسر تاریخ بار ها برضد حکمرایان به مبارزه برخاسته اند. معمولاً هنگامی که منافع و امتیازات روحانیان از طرف دولت قطع شده ، شورش های مردم در برابر قدرت مرکزی از طرف همین قشر روحانی (که خود را علماء مینامند و نسبت به عوام الناس در توجیه و تفسیر قوانین جاری و مسایل مذهبی آگاه تر اند) صورت گرفته است.

مثال های برجسته این ادعا در تاریخ معاصر ما اغتشاش خوست بر ضد اصلاحات اجتماعی دولت امانی برهیری ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ و سایر ملاهای آن سمت بتحریک و رهنمائی روحانیون پر نفوذ مرکز در ۱۹۲۴ می باشد که قریب یک سال را در بر گرفت تا قیام خاموش گشت .

در اغتشاشهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ نیز همین قشر روحانی بشمول نورالمشایخ مجددی مقیم دیره اسماعیل خان و محمد صادق مجددی و محمد معصوم مجددی و فضل رحیم خواهر زاده محمد صادق مجددی همراه با ملا عبدالرحمن پغمائی قاضی القضاة ، و ملا عبدالقادر و ملافضل الحق و ملا عبدالحنان (که هر چهار نفر اخیر در محاکم شرعی قاضی بودند) و صاحب زاده عبدالغفور جان و صاحب زاده عبدالله جان (هر دو از خانواده مجددی) و آخندزاده ملاحمیدالله تگاو و حضرت عبدالحلیم جان مجددی مرشد حبیب الله کله کانی و حضرت بزرگ جان مجددی و عده یی دیگر از روحانیون در آن دست داشتند.^۱

در نظام روشنفکران دست چپی (حزب دموکراتیک خلق) نیز اولین فریاد اعتراض «جهاد» بر ضد آن رژیم از طرف روحانیون پر نفوذ (از جانب حضرات مجددی و پیر ۷۵ ساله تگاو میاگلجان در روز جمعه ۲۶ جنوری ۱۹۷۹) صورت گرفت که به بازداشت و نابودی اکثریت اعضای خانواده مجددی و بمباران قلعه و اقامتگاه میاگل جان و دهکده او در تگاو انجامید.^۲

جمیله صافی، خانم عبدالملک صافی از باشندگان تگاو، روزی در سویدن برای من حکایت کرد: وقتی قوت های دولت برای دستگیری میاگل جان به تگاو آمدند، میاگل به مریدان خود میگفت دستان تان را از ریگ پر کرده بسوی تانکهای دولتی بپاشید، تانک ها و ماشیندارهای دولتی از کار می افتند و بر شما فیر کرده نمیتوانند. مریدان و مردانی که به قول میاگلجان برای مقابله با توپ و تانک های دولت برخاسته بودند هر قدر بسوی تانک ها ریگ

^۱ - فضل غنی مجددی ، افغانستان در عصر اعلیحضرت امان الله خان، ص ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۳، ۲۹۰

^۲ - استا اولسن ، اسلام و سیاست در افغانستان، ص ۲۶۰

پاش دادند، فایده ای نکرد و در اثر مرمی های که از ماشیندارها فرمیگرید همگی نابود شدند، میگل جان از ترس از مکان خود فرار کرده به خانه ما که جز چند نفر زن و طفل کسی دیگری در آن نبود، آمده و پناه خواست و مدت یک هفته او در تاکوی منزل ما پنهان بود. بعد از یک هفته که عساکر دولتی همه جا را پالیدند او را نیافتند محل را ترک گفتند، میگلجان از مخفیگاه خود بیرون برآمد و توسط مریدانش به پاکستان انتقال داده شد. بدینگونه اشعار مریدان وی در وصف کرامات میگلجان، وخاموش شدن آتش توپها بر منزل واقامتگاه وی، گزاره گونی بیش نبوده است.

بنابراین تمام رژیم ها و نظام های اجتماعی افغانستان برای تحقق طرح های مهم اصلاحی و فرهنگی و گاه اقتصادی خود برای تحول جامعه به پیش تأنید روحانیان (علماء) را یک امر لازمی شمرده اند. زیرا که در جوامع بی سواد و نا فهم و نا آگاه مانند کشور ما، عوام الناس چشم به دهن روحانیان دارند و هرچه که رهبر مذهبی یا ملا و مولوی و شیخ و مرشد بگوید مدار اعتبار و باور مردم است. از این است که شاه امان الله با تمام دین دوستی و خدا پرستی اش، و با تمام افکار پان اسلامیستی خود، وقتی از طرف روحانیان با نفوذ کشور (خاندان حضرت شوربازار کابل) متهم به کفر و بد دینی شد، مردم عوام چه از قبایل و چه از سایر اقوام از وی رویگردان شدند و به پادشاهی مردی تن در دادند که به اندازه یک صدم شاه امان الله، از اسلام و خدانشناسی آگاهی نداشت.

در خانواده حضرت شوربازار یگانه شخصیت روحانی که تا آخر طرفدار امان الله باقی ماند، شاه آغا (شمس المشایخ حضرت شوربازار) بود که لنگی سلطنت را نیز بر سر امان الله خان بسته بود و در تمام مراسم رسمی در پهلوی شاه قرار داشت. یک روز بعد از ادای نماز جمعه به تاریخ ۱۹ نومبر ۱۹۲۰ شاه آغا اعلان کرد که امان الله خان یگانه شاه مسلمان در دنیای اسلام است یعنی شاه آزاد، پس باید به نام خلیفه جهان اسلام شناخته شده و خطبه بنام وی خوانده شود. اما در تاریخ ۲۳ نومبر یعنی چهار روز بعد از آنکه حضرت شوربازار امان الله خان را خلیفه اسلام خوانده بود، امان الله خان در دربار اعلان کرد که از این موضوع صرف نظر گردد، زیرا نمی خواهد که با توطئه های انگلیس با عت سقوط دولت افغانستان گردد.^۳



اولیوروا، اسلام شناس معاصر فرانسوی معتقد است که: شاه امان الله با اعلام سیاست مدرنیزه کردن جامعه افغانی، مناسباتش با روحانیت متنفذ برهم خورد و این در واقع پایان اتحادی بود که بنام پان اسلامیسم میان قبایل، جامعه روحانیت و قدرت حاکم تجدد طلب برقرار شده بود. علت اصلی عدم توافق در باره رابطه میان دفاع از اسلام و غرب گرایی است. از نظر علمای بنیادگرا، دفاع از اسلام عبارت از هدایت جامعه به سوی اسلام و شریعت است. مگر از نظر امان الله خان، دفاع از اسلام یک مقوله سیاسی ضد امپریالیستی است و لازم است با گرایش به سوی غرب جامعه را به سوی تجدد رهنمون شد.^۴

نورالمشایخ (فضل عمر)

به قول استا اولسن، دانشمند دانمارکی برنامه اصلاحات شاه « که قلب قدرت روحانیت را در افغانستان نشانه گرفته بود » شامل: رفع چادری (نقاب) زنان، منع مریدی در اردو، ممانعت تحصیل ملایان در مدرسه دیوبند هند برتانوی، گرفتن امتحان از ملانمایان، توزیع تذکره نفوس به مردم افغانستان، جلب جوانان بخدمت سربازی، تحصیل مشترک پسران و دختران در مکاتب ابتدائی و اعزام جوانان افغان برای تحصیل به خارج و منع نکاح صغیره و تعیین سن ازدواج برای دختران (۱۸ سال) و برای پسران (۲۲ سال) و غیره مسایل حقوقی واجتماعی میشد.^۵

اولیویه روا، در مورد علمای اسلامی مینویسد: "علماء، افرادی هستند باسواد ولی نه روشنفکر، آنان که موافق برنامه درسی هزارساله ای مشترک در تمام جهان اسلام (عربی کلاسیک، کلام، تفسیر قرآن، حدیث یا سنتهای پیامبر، فقه یا حقوق اسلام) تربیت شده اند، بیشتر احساس تعلق به امت اسلامی دارند تا به یک ملت خاص. شک نیست که این فرهنگ مشحون از تفاسیر پیچیده و تکراری است، ولی فرهنگی است جهان شمول و با این همه قادر نیست ایدئولوژی بدست دهد که راهی به تجدد و مدرنیسم برد. به نظر میرسد در افغانستان «علماء» قادر به توجیه

^۳ - ریه تالی ستورات، آتش در افغانستان، ص ۳۳

^۴ - اولیور روا، افغانستان، اسلام و نوگرانی اسلامی، ترجمه ابوالحسن سرومقدم، چاپ مشهد، ۱۳۶۹ش، صص ۱۰۰ - ۱۰۱

^۵ - استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه خلیل زمر، ص ۱۴۱

خود با دنیای جدید نیستند.^۱ چنانکه دولت امانی (مشروطه خواهان) پس از آنکه دست به اصلاحات اجتماعی زد و یک سلسله ریفورمها را برای تحرک جامعه به پیش کشید، خانواده حضرات شوربازار چون سدی در برابر تحقق برنامه های تجدید طلبانه قرار گرفت. نخستین شخص مخالف با اصلاحات اجتماعی شاه از خانواده مجددی، هماتنا نورالمشایخ بود که در شورش خوست برهبری ملای لنگ دستش دخیل بود.

نقش خانواده حضرات شوربازار در شورش های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹

یکی از ضربات خردکننده افغانها بر انگلیسها، نبرد استرداد استقلال افغانستان بود که شهرت شکست ناپذیری انگلیس را در شرق به زمین زد و مردمان مستعمرات انگلیس را برای احراز استقلال شان بیدار ساخت. انگلیس برای انتقام کشی از ملت سلحشور افغان و دولت ضد امپریالیستی آن، در صدد برآمد تا یک بار دیگر از سلاح مذهب، کار بگیرد و بجان مشروطه خواهان حمله ببرد و آن را از پای در آورد. برای اینکار طبعاً انگلیس خود وارد صحنه شده نمیتوانست، بلکه توسط عناصر وابسته بخود وارد عمل میگردد. البته در این زمینه انگلیس تجارب فراوانی در کشورهای اسلامی چون عربستان سعودی، اردن، سوریه، مصر و ایران داشت. برای درک موضوع بهتر است در اینجا نقطه نظرهای دیپلماتان انگلیس را ملاحظه کنیم.

دکتر شفا، بخشی از گزارش محرمانه وزیر مختار انگلیس در تهران را در مورد روحانیت متنفذ آنگشور نقل میکند و مینویسد: «در ایران علاوه بر نیروها و سازمانهای سیاسی و اقتصادی یک سازمان موثر و کاملاً متنفذ دیگری هم هست که از تمام منابع دیگر قدرت در این کشور قویتر و از لحاظ ما مورد اعتماد تر است، و آن روحانیت شیعه است که سالهای طولانی در ایران نقشی بنیادی و کارساز داشته است و خوشبختانه ما در میان آنها دوستان خوب و نزدیکی داشته ایم و داریم. این نیرو میتواند در ایران کار آمد باشد و هر وقت لازم بشود حتی بر نیروهای دیگر از قبیل دربار و دولت و ارتش اثر بگذارد و با سلاح مذهب و جهاد هر مشکلی را حل کند. مهم آنست که توقعات آنها از ما زیاد نیست. هر وقت لازم باشد می توانیم آنها را وارد صحنه کنیم و هر وقت هم مقتضی باشد به آسانی ساکت و خانه نشین سازیم.» (لرد ویول وزیر امور خارجه انگلیستان، در جلسه سری در سفارت بریتانیای کبیر در تهران، ۱۱ اکتبر ۱۹۴۱، نقل از کتاب «اسرار و عوامل سقوط ایران» خاطرات مکردیج)^۷

این سیاست انگلیس در دیگر کشورهای اسلامی واز جمله در کشور ما نیز صدق میکند. انگلیسها پس از روی کار آوردن امیر عبدالرحمن خان، سیاست نفوذ بر دولت را از طریق روحانیون پرنفوذ بکار بستند و با اعزام برخی از شیوخ هندوستان به کشور ما نقش مؤثری در سرنوشت داخلی کشور بازی کردند. به گواهی تاریخ، خانواده روحانی حضرات شوربازا در اواخر قرن ۱۹ میلادی، ابتدا به ننگرهار و سپس به کابل آمده در شوربازار سکونت اختیار کردند.

ادمک مینویسد که: "حضرت شوربازار پیشوای مذهبی و روحانی از سرهند هندوستان در سال ۱۸۷۰ (= ۱۲۴۶ ش) به افغانستان آمده بود. او بحیث کلان خانواده مجددی، پرنفوذ ترین شخص روحانی و پیشوای مذهبی در افغانستان بود. مریدان بیشمار در هر دو طرف سرحد افغانستان داشته و برقیابل حاکمیت مطلق داشت."^۸

در آغاز خانواده حضرات مجددی تنها با مسایل دینی سر و کار داشتند، ولی پس از نبرد استقلال بزرگان این خانواده در مسایل سیاسی دست زدند و اقدات دولت را در پروسه رشد اجتماعی و فرهنگی کشور به انتقاد گرفتند و درد سرهای برای دولت امانی فراهم کردند.

دانشمند افغان، داکتر عبدالرحمن زمانی در کتابی که زیر عنوان "جبهه چهارم جنگ استرداد استقلال افغانستان" در مورد کارنامه های مبارزین کُتر تحت سرکردگی جنرال میرزمانخان کنری، برویت اسناد محرمانه از آرشیف های کتابخانه هند بریتانوی تحقیق و نوشته است، میگوید که انگلیسها برای ناکام ساختن و بدنام کردن اعلیحضرت امان الله خان از نفوذ آغاخان رهبر فرقه اسماعیله و نقیب صاحب بغداد (سید عبدالرحمن گیلانی، نقیب

^۱ - اولیور روا، همان اثر، ص ۷۶

^۷ - دکتر شفا، توضیح المسایل، ص ۴۲، چاپ پنجم

^۸ - پوهاند حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، چاپ ۱۳۷۷، ص ۳۰۶-۳۰۵، لودویک ادمک، روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیستم، ترجمه محمدفاضل صاحب زاده، چاپ ۱۳۷۷ پشاور، ص ۱۹۹

اشراف بغداد) که برادرش سیدحسن گیلانی در افغانستان بود، نیز استفاده کردند. وی مینویسد: "سکرترشعبه خارجی و سیاسی حکومت هند بریتانوی به نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس مقیم بغداد نوشت: "اثرات پیغام تلگرافی نقیب به بعضی از معززین مسلمان در هندوستان، عالی خواهد بود. اگر ممکن باشد، این پیغام در چوکات تبلیغات برای هندوستان، سرحد و افغانستان در نظر گرفته شود."^۹ بالمقابل نقیب صاحب بغداد وعده داد که تمام سوالات علمای هندی در رابطه به قوانین شرعی، مثلاً اینکه آیا تلاش امیر (امان الله خان) برای اعلان جهاد، شرعی است یا خیر حتماً جواب خواهد داد.^{۱۰} همچنان میتوان پیغام آغاخان، رهبر فرقه اسماعیلیه را به طرفداری از انگلیسها در صفحه ۷۹ همین اثر مطالع کرد.

مولف در مورد نقیب صاحب چهارباغ مینویسد: "سیدحسن گیلانی پسر سیدعلی گیلانی ونواسه سید سلیمان گیلانی در بغداد متولد شده و در سال ۱۹۰۵ به افغانستان آمد. وی از طرف امیرحبیب الله خان و پیروان طریقت قادریه استقبال شد. امیرحبیب الله برای شان مدد معاش ماهانه سه هزار و پنجمصد روپیه تعیین نمود و یک اقامتگاه زمستانی در چهارباغ در نزدیکی جلال آباد ساخت. او به این ترتیب به نام نقیب صاحب چهارباغ مشهور شد. پیرسیداحمدگیلانی رئیس محاذ ملی و سیدعلی گیلانی پسران نقیب صاحب میباشند."^{۱۱}

استاوالسن، پژوهشگردانمارکی، مینویسد: "هنگامی که سید حسن افندی برادر نقیب در سال ۱۹۰۴ با امیرگفت و گو نمود، امیر از او دعوت کرد که در کابل آمده اقامت گزیند و حتی امیر در نظر داشت که یکی از خواهران خود را به عقد سیدحسن درآورد. پس از مسکن گزین شدن سیدحسن افندی در کابل، وقتیکه او عازم اقامتگاه زمستانی خود در جلال آباد میشد، یک قطعه عسکری پیاده نظام برای محافظت او مقرر و معاش ماهانه به مبلغ ۱۰۰۰ روپیه وساحاتی از زمین برای او تعیین گردید. زمانیکه فهمیده شد که نقیب صاحب طرفدار بریتانیه است، امیر حبیب الله نیز سایر شخصیت های مذهبی از مناطق سرحدی را مانند "ملا پاونده" از وزیرستان، ملا سید اکبر اخند زاده (آکاخیل افریدی) از تیرا، و ملا صافی (همه این ملاها از رهبران قیام برضد انگلیسها در سال ۱۸۹۷ در سرحدات هند بودند) در سال ۱۸۹۷ بکال دعوت نمود.^{۱۲} " شاید امیر میخواست به آنها نیز در افغانستان و یا در کابل جا و مکانی تعیین نماید و انگلیسها را از تاثیر و تحریکات آنها نجات بدهد.

غبار خبر میدهد که در بحبوحه اغتشاش خوست در ۱۹۲۴ یک شیخ دیگر بنام سیدسعدی افندی، که خود را به شیخ عبدالقادر گیلانی منسوب میکرد، نیز از هند برتانی به افغانستان در ننگرهار وارد شد و به تقویت حلقه پیروان و مریدان خود در میان پشتونهای سمت شرقی کشور پرداخت و حتی با استقبال شاه امان الله نیز روبرو شده چو بدست آبنوس بسیار نفیسی با یک ساعت طلانی از شاه امان الله انعام گرفت.^{۱۳}

روحانیون منتفذ با عده بی از ملاهای سمت جنوبی و حومه کابل که مریدان خانواده حضرات شوربازار بودند، در سالهای که دولت امانی در راه تطبیق ریفورمهای اجتماعی گام گذاشت، چون سدی در برابر اصلاحات و ریفورمها قرار گرفتند و هر عمل دولت را بشمول تاسیس مکاتب برای دختران و پسران و اعزام شاگردان بخارج و مسئله روی لوچی ملکه ثریا را بشدت تقبیح و آنرا به کفر تعبیر میکردند و با تبلیغات زهرآگین خود ذهنیت عوام را علیه دولت امانی تغییر دادند.

در قیام خوست یکی از مریدان حضرت صاحب شوربازار بنام عبدالغنی قبایل سلیمانخیل را در کنار ملا عبداللہ و ملا عبدالرشید قرار داد. این دو ملا در دستی قرآن و در دست دیگر قانون جزا را گرفته در میان قبایل که متأسفانه از سواد و دانش بی بهره بودند فریاد می زدند: کدامیک را قبول دارید! قرآن یا قانون را ؟ و طبعاً مردم میگفتند: قرآن را و سپس مردم را بشورش دعوت میکردند. در ادامه اغتشاش خوست در غزنی و شیخ آباد وردگ ملا عبدالاحد و ملا عبدالسبحان وردکی و ملا عبدالحلیم چهار آسیابی و ملا نورعلی کهنه فروش و ملا نعمت الله قادیانی نقش مرکزی و موثر داشتند که پس از سرکوبی اغتشاشیون و دستگیری رهبران اغتشاش همه این ملاها با ۲۵ تن

^۹ - داکتر عبدالرحمن زمانی، جنگ استرداد استقلال و جبهه فراموش شده چترال وکنر (جبهه چهارم)، ۲۰۰۷، ص ۸۰، بحواله تلگرام شماره ۶۳۹ محرمانه مورخ ۱۲ می، بخش اول مراسلات ۱۹۱۹، مربوط به جنگ سوم افغان و انگلیس، سند شماره ۱۸۹)

^{۱۰} - داکتر عبدالرحمن زمانی، همان اثر، ص ۸۱

^{۱۱} - داکتر زمانی، همان اثر، پاورقی ص ۸۰

^{۱۲} - اسلام و سیاست در افغانستان، ص ۹۸

^{۱۳} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۸۰۸

دیگر از سران اغتشاش در محکمه نظامی محکوم به اعدام شدند. در جریان محاکمه همین ملاها بود که شاه امان الله خان نسبت به نور المشایخ (فضل عمر مجددی) بدگمان شد و قصد کرد تا او را بزند و بسپرد، اما بوساطت برادرش شمس المشایخ (فضل محمد مجددی، شخص ضد استعمار و طرفدار شاه امان الله بود و مورد احترام عمیق شاه قرار داشت) شاه از حبس او صرف نظر کرد اما شرط گذاشت که از کشور خارج شود. نورالمشایخ نیز به بهانه حج از کشور خارج شد و پس از ادای حج در دیره اسماعیل خان اقامت گزید و از آنجا بر ضد شاه امان الله به تبلیغات خود ادامه داد.^{۱۴}

هنگامی که شاه به سفر طولانی اش آغاز کرد، نورالمشایخ از سرهند، به دیره اسمعیلخان وارد شد و مقدمه یک اغتشاش بزرگ دیگر را در میان قبایل سمت جنوبی کشور بخصوص در میان قبایل جدران و منگل و اقوام غلزانی که پیروان سنتی او بودند آماده ساخت.

پس از مرگ شمس المشایخ در ۱۹۲۵، محمدصادق مجددی برادر دیگرشان کفالت رهبری خانواده حضرات شور بازار را در کشور به عهده گرفت و با نورالمشایخ پیوسته در تماس بود و در اینجا در میان پیروان خانواده خود بر ضد امان الله خان تبلیغ میکرد. او همیاری برخی از زمینداران درانی را که امتیازات خود را از دست داده بودند نیز جلب کرد و به ملاها در مورد بغاوت و نقش آن در سرنگونی رژیم اماتی صحبت میکرد و منتظر اشاره شیرآغا (نورالمشایخ) بود. هنوز یک ماه از بازگشت شاه به کشور نگذشته بود که بدستور (شیرآغا) دوملا بنام های ملا محمدحسن و ملا الیاس به عبدالرحیم خان و محمدجان خبر دادند که باید فوری به سوی خوست حرکت کنند و مردم را به شورش و قیام تحریک نمایند بخصوص قبایل جدران و منگل را، ملک بلند خان نیز برای تحریکات مردم منگل برگزیده شد و ملک غلام خان برای گردیز تعیین شد. از قول شیرآغا به ملاها گفته شده بود که در توطئه علیه حکومت اماتی، شاه محمودخان حاکم جلال آباد و عبدالعزیز وزیر حربیه و سردار محمدعثمان خان سابق نایب الحکومه قندهار شامل اند.^{۱۵}

بنابراین محمدصادق مجددی برادر فضل عمر مجددی (قبل از تدویر لویه جرگه ۱۹۲۸) به اتفاق برادر زاده اش (میاجان محمدمعصوم مجددی) پسر شمس المشایخ و هم‌نوائی یک عده از ملایان کابل در حالی که فتوای کفر شاه را با امضای ۴۰۰ تن از ملاها با خود داشت، یک بار دیگر در میان قبایل جنوبی رفت و سعی کرد آتش بغاوت را که چهار سال قبل نیز مریدان این خانواده برپا کرده بودند، مشتعل سازد.

غبار مینویسد که « اولین حرکتی که قبل از ظهور اغتشاشات ولایات ننگرهار و کاپیسا و پروان در کابل بشکل طلیعه سپاه اغتشاش بعمل آمد، همانا فرار روحانیون بزرگ کابل در پکتیا بود. گفته میشد که یکی از حلقه های مخفی و منظم کابل حلقه مخصوص حضرات مجددی بشمول بعضی سرداران بزرگ و روحانیون مشهور بود. از آنجمله حضرت محمدصادق مجددی برادر کهنتر شمس المشایخ با قاضی عبدالرحمن پغمانی، قاضی فضل الحق خان، قاضی عبدالقادرخان پغمانی، عبدالحنان خان و محمد حیان خان پسران قاضی عبدالرحمن خان نهانی از کابل به ولایت پکتیا رفتند. محمد صادق مجددی در این سفر برادر زاده جوان خود (حضرت محمد معصوم مجددی پسر ۲۲ ساله شمس المشایخ) را نیز همراه داشت تا در کابل مورد فشار حکومت قرار نگیرد. وقتی که این جمعیت در پکتیا رسیدند در خانه عزیز خان جاجی در علاقه جاجی مسکن گزیدند و بمردم گفتند که پروگرام شاه مخالف شریعت و بضرر ملت افغان است و وقتی ما این نظر خود را بشاه عرض کردیم جوابی نداد، پس ما اینجا آمده ایم تا به اتفاق مردم پکتیا پیشنهادات خود را بشاه بفرستیم و مانع خرابی افغانستان گردیم. مردم این پیشنهادات حضرات را نپذیرفتند، ولی گفتند اگر حضرات مایل بخارج شدن از افغانستان باشند، آنها را محفوظ از سرحد کشور عبور خواهند داد تا بدست دولت نیفتند.^{۱۶} » اما حضرات رفتن به خارج از کشور را نپذیرفتند، مردم پکتیا حضرات را به دولت تسلیم دادند و دولت به محاکمه قاضی ها و حبس رهبران شان پرداخت.

شاه در اجلاس لویه جرگه ماه اکتوبر ۱۹۲۸ خانواده حضرات شور بازار را که پرنفوذترین خانواده روحانی در کشور بود، در ضدیت با برنامه های اصلاحی خود مخاطب قرار داد و امتیازات شان را لغو نمود. از اینجاست که با

^{۱۴} - غبار، ج ۱، ص ۸۰۸-۸۰۹

^{۱۵} - آتش در افغانستان، ص ۵۴

^{۱۶} - غبار، ج ۱، ص ۸۱۷

مخالفت شدید این خانواده روبرو شد و تبلیغات این خانواده بر ضد شاه امان الله، مردمان جنوبی و مشرقی و شمالی کشور را بر ضد رژیم امانی بشورش واداشت و شاه را در سرآشویی سقوط قرار داد.^{۱۷}

فرهنگ مینویسد که: «از همه مهمتر مخالفت خانواده مجددی خصوصاً حضرت فضل عمر بود که در دیره اسماعیل خان در نزدیکی سرحد افغانستان جا گزین شده، بین کوچی های افغانستان علیه شاه امان الله تبلیغات میکرد. بموجب گزارش مامورین هندی وی به پیروانش اطمینان می داد که در داخل دستگاه دولت هم طرفدارانی دارد و در ضمن از کفیل وزارت حربیه (محمولی خان) و نایب الحکومه سابق سمت مشرقی (شاه محمودخان) که هردو با شاه قرابت داشتند نام می برد.»^{۱۸}

یکی از تبلیغات سوء در میان کوچی های پیرو حضرت شوربازار این بود که: امان الله خان با خود از جرمنی ماشینی را خریداری نموده که با آن اجساد مرده ها را میسوزاند و از استخوان ها و گوشت مرده ها صابون میسازد. مبلغ ۳۰ روپیه میدهد که یک شخص ثروتمند را آتش بزنند و مردمان غریب را رایگان می سوزانند. ملاها را نیز میسوزانند که از انتشار امراض جلوگیری نمایند.^{۱۹}

نویسنده کتاب «آتش در افغانستان» می گوید: «انگلیسها توسط طیاره، عکس های برهنه ساختگی ملکه ثریا را درحال موتر سواری در بین قبایل پخش کردند و اخبار های فرانسه، انگلیس، جرمنی، ایتالیا و روسیه درمورد برنامه های امان الله خان نشریات میکردند و همه خبرها را از پروپاگنداها اخذ مینمودند، و شایعات دهن به دهن را اقتباس میکردند و در اخبار های خود منعکس میساختند. کلیه اخبارهای بریتانیا مقالات و واقعات افغانستان را با آب و تاب و تبصره های زهرآگین نشر میکردند، چنانچه اخبار دیلی میل «DailyMail» در ۱۹ اکتوبر ۱۹۲۹ نوشت: متعصبین علیه ملکه قیام کردند، زعمای اسلامی را به قتل رساندند، و برادرپادشاه حبس گردید، که همه این شایعات غلط از آب درآمد.»^{۲۰}

غبار در مسیر تاریخ تشریح میکند که چگونه دسایس استعماری در تبتانی با عناصر ارتجاعی برای از پا در آوردن غازی امان الله خان بکار افتاده بود: «مثلاً در کابل یکنفر منجم انقراض حتمی سلطنت را پیشگویی کرد و بسرعت این پیشگویی در بین حلقه های درباری منتشرگردید. درحوزه هلمند یکنفر آخوندخواهی جعل کرد و افواه شد که تاج از سرشاه افتاده است. این تنها نبود در سرتاسر حدود شرقی افغانستان به هزارها تصاویر جعلی نیم برهنه بنام ملکه افغانستان (توسط نماینده تجارته افغانستان در کویته خریداری و به کابل فرستاده میشد) و عزیمت طالبات افغانی از سرحدات شرقی به قسطنطنیه (ترکیه) با تعابیر معکوسی در بین توده ها منتشر شد. یک شیخ هم در جنوب (منظور نورالمشایخ است) و یک مرشد در شمال (منظور محمدصادق مجددی است) علناً رفتار شاه را ضد شریعت اسلام اعلام کردند و کلنل لارنس معروف (به پیرکرمشاه) گفته میشد که در جامه ملای در شرق افغانستان داخل گردید و هیزم اغتشاش را آتش زد. حتی این موضوع در جراید شوروی و انگلیسی مطرح بحث قرار گرفت.»^{۲۱}

ادمک، افغانستان شناس امریکایی نامه بی را از قول لارنس نقل میکند که در تاریخ ۱۰ جون ۱۹۲۷ میلادی (۱۳۰۶ش) عنوانی ادوارد مارش نوشته و اطلاع داده بود که: ... آیا میدانید که من هفته گذشته درکابل بودم. آتشیه بریتانیا در کابل به یک کاتب در قوای هوایی خود ضرورت دارد و دیپوت، نام مرا به دفتر شما پیشنهاد میکند، من اندکی درماتین تایپ دسترسی دارم... ادمک می افزاید که لارنس تقریباً ۱۸ ماه در هند بود و اکثر وقتش در کراچی گذشت، مگر مدت کوتاهی در میرانشاه و همچنان یک هفته در پیشاور بود. بالاخره در اثر اصرار همفریز (سفیر امریکا درکابل) لارنس مجبور شد تا به انگلستان برود. زیرا همفریز میترسید که وجود لارنس در سرحدات هند سبب خرابی روابط افغانستان با بریتانیا خواهد شد. ادمک از اخبار دیگری در لندن نام می برد و مینویسد: یک اخبارلندن بنام «دیلی هیرولدی» در پنجم جنوری ۱۹۲۹ نوشت که: مقامات ذیصلاح افغان امر گرفتاری کرنیل لارنس را صادر کرده است، دو روز بعد عین خبر در اخبار «امان افغان» منتشره کابل بازتاب یافت. این موضوع در پارلمان بریتانیا نیز مطرح بحث قرار گرفت، مگر حکومت بریتانیا از جمیع مداخلات خود در این باره انکار کرد... محقق

۱۷- استا اولسن، ص ۱۴۳

۱۸- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، صص ۵۲۲، ۵۲۸، غبار، ص ۸۱۷

۱۹- آتش در افغانستان، ص ۶۵

۲۰- آتش در افغانستان، ص ۲۲۶

۲۱- غبار، ج ۱، ص ۸۱۴، ۴۶۴-۴۶۵، استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ص ۱۴۲-۱۴۳

امریکایی از روی اخبار ایتالیا نقل قول میکند که: در مطبوعات ایتالیا به نشر رسید که لارنس، به حیث یک جاسوس قوی و عالیشان به کارها و عملی دست زده و مردم ساده لوح قبایل را بر علیه شاه منور و تجدد پسند افغانستان برانگیخته بود.^{۲۲} بدینسان دشمن در کمین نشسته با استفاده از خوش باوری و اعتقادات مردم، از هر حادثه کوچک در کشور بر ضد نهضت اصلاحات سوء استفاده میکرد، چنانکه از یک زد و خورد کوچک قومی در شینوارننگرهار، حد اعظم سوء استفاده را نمود و آنرا در جهت سرنگونی رژیم سوق داد.

بقول غبار، در زد و خوردی که میان کوچی های غلزانی و شینواریها (اقوام سنگوخیل و علی خیل شینوار) در ۱۴ نومبر ۱۹۲۸ صورت گرفته بود، چند تن از شینواریها بقتل رسیده بودند و شینواریها قاتلان را دستگیر و به حکومت محلی تسلیم داده بودند، اما حکومت بجای باز خواست، قاتلان را (باگرفتن رشوت) رها ساخته بود. شینواریها به حکومت اعلی جلال آباد شکایت کردند، باز هم کسی شکایت آنها راگوش نکرد، این است که شینواریها برآشفتند و دست بحمله برپوسته دولتی زدند و آنرا به غارت بردند، انگلیسها درخفا براین آتش هیزم می ریختند و شینواریها را کمک میکردند. بزودی شورش دامنه دارتر شد و به خوگیاتی هانیز سرایت کرد. وقتی که این اطلاع به قوماندان نظامی ننگرهار رسید، بجای جلوگیری از اختلال امنیت، برای پاره امور بکابل رفت و وکیل فرقه به شینوارکشید، اما در عرض راه بدست شینواریها اسیرگردید. رهبران شورش محمدافضل و محمدعلم بودند که مرکز حکومت شینوار «اچین» را غارت و دفترها را حریق ساخته بودند.^{۲۳}

در اواخر نومبر ۱۹۲۸ رهبران شورش محمد افضل و محمدعلم در محل «غنی خیل» جرگه یی تشکیل دادند و علیه غازی امان الله خان جهاد را اعلان و برجلال آباد حمله کردند، عساکر دولتی به بارکها پناهنده شدند. در اوایل ماه دسامبر حکومت برای آرام کردن مردم، غلام صدیق خان چرخي وزیر امور خارجه و شیراحمدخان رئیس شورای دولت را به سمت مشرقی فرستاد تا با شورشیان مذاکره کند و شورش را فرونشاند، اما چون فرستادگان دولت رقیبان سیاسی همدیگر شمرده میشدند، هریک به نحوی شورشیان را به دوام شورش تشویق کرده ناکام به کابل برگشتند و شرایط شورشیان را به دولت گزارش دادند. در این شرط نامه که صیغه سیاسی داشت، افزون براینکه لغو اصلاحات را خواسته بودند، علاوه شده بود که شاه باید ملکه ثریا را طلاق بدهد، فامیل طرزی از کشور تبعید شود، تمام سفارتخانه ها به استثنای سفارت انگلیس در کابل بسته شود و طلاهی که برای تحصیل بخارج اعزام شده واپس بکشور برگردند و مالیه موقوف گردد. شرایط درخواستی شورشیان به وضوح نشان میداد که در عقب این شورش دستان قوی استعمار در تیبانی با عناصر ارتجاعی داخلی دخیل است، چه شورشیان می خواستند:

- ۱ - محمود طرزی از افغانستان خارج گردد،
- ۲ - شاه ملکه ثریا را طلاق بدهد،
- ۳ - تمام مکاتب دخترانه بسته شود،
- ۴ - دختران افغان از ترکیه خواسته شود،
- ۵ - به استثنای نمایندگی برتانیه، باقی همه نمایندگی های سیاسی خارجی مسدود شوند،
- ۶ - قانون جدید و نظامنامه لغو گردد،
- ۷ - مالیه کم گردد،
- ۸ - قانون پوشیدن البسه اروپایی فسخ گردد،
- ۹ - چادری بشکل سابقه آن اعاده گردد،
- ۱۰ - قانون اسلامی، قانون دولت اعلان شود.
- ۱۱ - به ملاها درچوکات دولت پُست های مناسب داده شود.^{۲۴}

چنانکه ملاحظه می شود از جمله تقاضای شورشیان، نخستین تقاضای آنها، خروج محمود طرزی با خانواده اش از افغانستان بود. در آن وقت محمود طرزی نه در دولت اماتی کار میکرد و نه در صدد توطئه یی بود که دولت

^{۲۲} - ادک، روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیستم، ص ۲۱۹ - ۲۲۰

^{۲۳} - غبار، ج ۱، ص ۸۱۸، ادک متذکر میشود که محمدعلم رهبر شورش شینوار رتبه جنرال ملکی داشت و شخص دوم محمدافضل خان قوماندان قوای جلال آباد در ۱۹۲۶ بود. (روابط خارجی افغانستان، ص ۲۰۰)

^{۲۴} - اسلام و سیاست در افغانستان، ص ۱۵۳، آتش در افغانستان، ص ۸۱ - ۸۳

را با سقوط مواجه کند، اما مشاور نزدیک و مجرب مشروطه خواهان شمرده می‌شد. پس برای آنکه مشروطه خواهان از وجود یک چنین مشاور آگاه و وطن دوستی محروم گردند، خروج او از کشور آبانش شرط گذاشته شده بود. [آیا متن این شرطنامه بقلم لارنس تحریر نشده بود؟] همه میدانستند که طرح این مانیفست خارج از توان و قلم محمدعلی است، درحالی که او ادعا میکرد این اعلامیه را خودش تحریر کرده است. البته شاه حاضر نبود که به مخالفین تسلیم شود، زیرا هنوز مرد برجسته بی مانند ملای چکنهور بشرط الغای قوانین در باره تحصیل زنان و عفو اعتشاشیون از طرف شاه، مردم مومند را از شرکت در شورش منع کرده بود. شاه هنوز تلاش میکرد که در مبارزه باشورشیان توسط کسب این فتوی که داعیه زمامدار عادلانه بوده و اعتشاشیون مرتد هستند، برنده شود.

« بنام خداوند مهربان و بخشاینده !

تعدادی از شینواری های نازیان بر علیه شاه غازی و اولی الامان، حکمروای ما بغاوت نموده اند. آنها به کشتار مردم و چپاول دارانی مسلمانان پرداخته و صلح و صفا را در بخشی از قلمرو اسلامی افغانی برهم زده اند. ما «علماء» بر اساس این آیه قرآنی که «اطاعت کنید از خدا و پیغمبر و اطاعت کنید از اولی الامر که از میان شماست!» فتوی می دهیم. و همچنان بر وفق این حدیث پیغمبر که گفته است: «کسی که بمن اطاعت می کند بخداوند اطاعت می کند و کسیکه بمن بی اطاعتی میکند، بخدا اطاعت نمیکند. کسی که به امیر خود اطاعت میکند، بمن اطاعت میکند و کسی که به امیر خود اطاعت نمیکند، بمن اطاعت نمی کند. هر آینه امام و امیر پناه گاه نیست که از آنها بخاطر مصنوعیت در جنگ استفاده می شود. اگر امیر از ترس خدا و حفظ عدالت فرمان میدهد، یقیناً او اجر خواهد دید. هرگاه او مخالف آن فرمان بدهد، بار آن بر شانه های خودش خواهد بود.» ما فتوا میدهیم که این شینواریهای شریر گنهکاران و عصیان گرانند. بناءً وجبیه همه مسلمانان است که زیر نظر حکومت برای سرکوبان نا آرامی ها و تنبیه عصیانگران سهم بگیرند تا صلح کامل دوباره اعاده گردد.»^{۲۰}

بعد از ناکام ماندن سردار شیر احمدخان و غلام صدیق وزیر خارجه در خاموش ساختن شورش شینوار در ۱۹۲۸، دولت به تعداد ۹۰۰۰ نفر عسکر را از مرکز به سرکردگی محمود خان یاور بدانسو فرستاد، مگر محمود خان یاور نیز در دام نیروهای شورشی افتاد و کاری از پیش برده نتوانست. دولت علی احمد خان راکه در حکومت ننگرهار در هنگام شورش منگل سوابقی داشت و با روحیات مردم شینوار و خوگیانی و مهمند و غلجایی و غیره بخوبی آشنا بود، در رأس قوای دیگری مامور فروکش نمودن شورش نمود و به جلال آباد فرستاد که دیر شده بود.

با مصروف شدن بخش عظیم اردو در شورش قبایل مشرقی (ننگرهار) و با حمله بچه سقاو دولت امانی با سقوط مواجه شد و شاه که از بی کفایتی ارکان حرب (وزارت دفاع و وزارت داخله) بستوه آمده بود، در هفتم جنوری ۱۹۲۹ حضرت شور بازار محمد صادق مجددی را بخاطر آرام ساختن تبلیغات مذهبی و تامین ارتباط با ملاحمیدالله تگابی که از آمدن بکابل ابا و ورزیده بود و از بچه سقاو حمایت میکرد، از زندان آزاد ساخت و در هشتم جنوری بسیاری از رفوهم های پیشنهادی خود را با صدور فرمانی فسخ کرد، اما سودمند واقع نشد.

فضل غنی مجددی می نویسد که: شاه امان الله از «اجتماعات علمای اسلامی و زعمای قبایل خصوصاً سلیمانخیل و جاجی در دیره اسماعیل خان با حضرت نورالمشایخ اصلاً اطلاع نداشت. پادشاه از حلقه سری و مهم در عقب حبیب الله بچه سقاو، مانند صاحب زاده عبدالغفور جان و صاحب زاده عبدالله جان که هردو از خانواده مجددی و بعداً ارکان عالی دولت را در حکومت حبیب الله ساختند، بی اطلاع بود.»^{۲۱}

در تاریخ ۱۴ جنوری شاه امان الله با عده ای از ارکان دولت کابل را بقصد قندهار ترک و مقام پادشاهی را به برادر خود سردار عنایت الله واگذاشت (۴ جنوری ۱۹۲۹) که این آخری فقط برای سه روز پادشاه بود. و در تاریخ ۱۸ بچه سقاو بر سریر سلطنت کابل تکیه زد.

آخرین زور آزمائی شاه امان الله با حضرت شور بازار:

غبار حوادث آخرین زور آزمائی غازی امان الله را با پیروان حضرت نورالمشایخ مجددی در غزنی بشیوه دقیقی

^{۲۰} - اعظم سیستانی، علامه محمود طرزی، شاه امان الله، و روحانیت منتفذ، چاپ، ۲۰۰۴، ص ۵۷

^{۲۱} - فضل غنی مجددی، ص ۲۶۷

بازتاب داده که بیش از سایر روایتها دلچسپ است، آنرا باهم میخوانیم و دیگر مدارک را نیز از نظر دور نمی داریم: غبار مینویسد که « نورالمشایخ از راه دره بولان وارد ولایت پکتیکا شد و به «شرن کتواز» اقامت گزید. چندین هزار نفر سلیمانخیل ها از ورود نورالمشایخ درکتواز استقبال نمودند. نورالمشایخ که میدانست امان الله خان هنوز در قندهار و در صدد حمله به کابل است، نمی خواست که بچه سقاو از پا درافتد. از دیگر طرف سلیمان خیلها که در حدود هفت هزار نفر در دور نورالمشایخ بودند و مصارف قرارگاه او را در یک شبانه روز پانزده گاو و سی گوسفند می پرداختند، همه طرفدار حکومت بچه سقاو و مخالف شاه امان الله و در صدد تهیه تجهیزات درغزنی بودند.»^{۲۷}

فضل غنی مجددی می گوید که: «حضرت صاحب ۱۵ هزار از جوانان قبایل را منظم ساخت و یک دسته از آنان را بمقابله با امان الله خان فرستاد.»^{۲۸}

در باره سوقیات امان الله خان غبارمینویسد: «... شاه با چهارده هزار عسکر منظم و غیر منظم در ۶ حمل ۱۳۰۹ (۲۶ مارچ ۱۹۲۹) از قندهار با استقامت کابل مارش نمود. قوماندان و پیشدار او آقای عبدالاحدخان وردکی (ماهیار) وزیر داخله و از مشاورین او احمد علیخان رئیس بلدیة و رئیس تنظیمیه کاپیسا و پروان (کسی که دهاره بچه سقاو را برضد شاه امان الله با اسلحه دولت مجهز ساخت) بود. قوای شاه در بیست روز بغزنه رسید و با مدافعه دوهزار عسکر بچه سقاو در حصار غزنی مقابل گردید. و اما در طی این سفر فعالیت و پروپاگندهای مخالفین داخلی و خارجی هیچ توقف نداشت. در ۱۳ حمل یک افسر نظامی مقیم کلات عسکر را به قیام دعوت نمود، اما گرفتار و اعدام گردید. در همین وقت یک نفر ملای نو وارد از هند بدست افتاد و به جرم جاسوسی خارجی اعدام شد. در ۱۴ حمل یک نفر جاسوس دیگر خارجی دستگیر و به جرم خود معترف و بلا وقفه اعدام گردید. در ۱۷ حمل خبر رسید که یک تولی عسکر سقوی تسلیم شده و متعاقباً یک دسته عسکر داوطلب هزاره بکمک شاه رسید. متعاقباً یک دسته عسکر سقوی بدست عساکرشاه اسیر گردید و به حکم شاه افراد آن رها و افسران اعدام شدند. در ۲۳ حمل صدای شکایت افسران و سرکردگان معیت شاه از محمد یعقوب خان وزیر دربار و امثال او منحیت مانع بین شاه و مردم بلند شد، اما شاه اهمیتی نداد. در ۲۴ حمل سه هزار نفر هزاره با مردم «قره باغ» به استقبال شاه شتافتند و معنویات اردو بلند شد. در همین روز پیشدار شاه وارد غزنی شده جنگ را شروع نمود. در ۲۶ حمل خود شاه با قشون منظم وارد غزنی گردید. در همین روز دوطیاره سقوی از کابل رسید ولی در عوض اردوی شاه بمب های خود را دور تر افکند و بالای اردو رسم سلام ادا کرد و برگشت.

در ۲۸ حمل یک نفر ملا به نام عرض مطلب در موضوع «درانی و غلجانی» به خیمه شاه شتافت و با تبرچه ای که داشت قصد حمله به شاه نمود اما دستگیر و تفتیش شد، از پوش کتابی که داشت یک تصدیقنامه انگلیسی بدست افتاد و خودش با همان تبرچه که در دست داشت اعدام گردید. در ۲۹ حمل سردار محمد امین خان و خواجه هدایت الله خان (رئیس و معاون تنظیمیه هزاره جات) با دو هزار نفر مرد مسلح هزاره به اردوی شاه پیوست. اما محمد یعقوب خان وزیر دربار طوری وانمود که رهبران هزاره نتوانستند مستقیماً شاه را ملاقات نمایند در حالی که آنها بسیار آرزو مند عرض ارادت بودند. از افسران تحصیل کرده در معیت شاه دونفر (غلام سرورخان و عبدالاحد خان) به شاه پیشنهاد کردند که غزنی را در محاصره گذاشته سر راست به کابل حمله کند زیرا مردم وردک و میدان و هزاره همه در معیت شاه به کابل می ریزند و بچه سقاو محکوم به شکست قطعی میگردد، اما مشاورین مغرض و ملکی شاه^{۲۹} که باطناً طالب انقراض دولت شاه بودند، نگذاشتند و شاه را در جنگ غزنی معطل نگهداشتند.»^{۳۰}

فضل غنی مجددی میگوید: «در محاربه غزنی عبدالعزیز خان وزیر حریبه با عبدالاحدخان مخالفت شدید داشت، عبدالعزیز خان عبدالاحدخان را متهم میساخت که با حبیب الله در اتصال است و وی از حزب محمودلیخان می باشد. امان الله خان را اختلاف بین عبدالعزیز خان و عبدالاحدخان در شک انداخت و اسباب فرارش را آماده ساخت. تعدادی از اعضای حزب محمودلی خان در قیادت علیای عسکری امان الله خان موجود بودند و تحرکات قوای امان الله خان را برای محمد ولیخان بکابل گزارش میدادند و محمد ولیخان را متهم میسازند که تمام احوالات را به حبیب الله

^{۲۷}- غبار، ج ۱، ص ۸۳۲

^{۲۸}- فضل غنی مجددی، همان اثر، ص ۲۹۰

^{۲۹}- ابن مشاورین ملکی: محمد یعقوب وزیر دربار و حسن جان پسر عموی شاه بودند. سیستمی

^{۳۰}- غبار، ج ۱، ص ۸۳۳

نویسنده کتاب «آتش در افغانستان» میگوید: امان الله خان به وفاداری عبدالاحد خان سوء ظن پیدا کرد، زیرا افراد حسن جان (پسرکاکای شاه) راپور دادند که عبدالاحد خان در نظر دارد که وی را در غزنی به دام اندازد، پلانی را که حسن جان توضیح نمود مشابه پیشگونی همفری سفیر برتانیه بود که گفته بود: غلزانى ها امان الله خان را در تله می اندازند (عبدالاحدخان به قوم غلزی منسوب بود).^{۳۱}

غبار در ادامه گزارش قبلی مینویسد: «حمله قشون شاه از سه جهت به شهر غزنی شروع گردید. عساکر سقوی تا دیوار های شهر فرار نمودند و یک قله مرتفع حاکم بر شهر غزنی از طرف قشون شاه اشغال گردید. چون نزدیک بود شاه غزنی را تسخیر نماید، لهذا تخریبات مخفی شدت یافت و در همان شب یک عده عسکر از مواضع حاکمه و مفتوحه بدون جنگ عقب نشستند و دشمن دلیرتر گردید. در اول ثور شدت باران مانع جنگ موثر شد و در ۲ ثور یک هزار مرد مسلح هزاره به مدد شاه رسید. در ۳ ثور شاه را بواسطه تشکیل مجلس نظامی و طرح پلان جدید مشغول نگهداشتند. در ۴ ثور هزاره ها به حمله پرداخته و نقاط مهمه را از دشمن گرفتند. در همین وقت بود که پنج هزار نفر مرد مسلح سلیمان خیل که از قبل برای چنین روزی آماده ساخته شده بودند (برهبری نورالمشایخ) بکمک سقوی ها رسیده و در یک حمله شدید قوه شاه را درهم شکستند و در پنجم ثور یک قله حاکمه بدست قوای مخالف افتاد. در طی همین جنگ بود که سید اشرف خان قندهاری از مبارزین دلیر سپاه شاه کشته شد. در ۶ ثور حمله مخالفین بشدت آغاز گردید و از بلندی ها بر سر اردوی شاه ریختن گرفتند. گرچه سپاه قندهار مقاومت مینمود، ولی شبانگاه در اثر تبلیغ شدید و وسیع در داخل اردو، قسمتی از عساکر شاه مواضع خود را ترک گفته و به استقامت هرات حرکت کردند. در ساعت ۹ شب ۶ ثور امر ناگهانی شاه، اردو را به مراجعت جانب قندهار به حرکت انداخت. دیگر شاه اراده خود را تابع نقشه های مخالفین درباری خود قرار داده بود.»^{۳۲}

نتیجه:

چنانکه گفته آمدیم، ضدیت خاندان روحانی پرنفوذ حضرات شوربازارکابل با ریفورم های دولت امانی در اتفاق با قبایل پشتون (که مریدان سنتی حضرات بودند) و کمک انگلیسها، در سقوط دولت امانی نقش عمده و اساسی داشت و همین اتفاق نامیمون در وجود شورشها و اغتشاشات قبایل در سمت مشرقی و جنوبی کشور، گلیم دولت امانی را جمع کرد. و ثابت ساخت که خانواده مجددی در افغانستان یک قدرت شاه ساز است و کسی را که این خانواده بخواهد میتواند بر سریر قدرت افغانستان قرار بدهد و یا از قدرت بزیر بکشد. چنانکه بچه سقاو را بجای شاه امان الله قرار دادند و چندی بعد دوباره او را هم خلع کردند و مهر کفر بر پشت او زدند.^{۳۳}

این نکته را نیز باید در نظر داشته باشیم که کمر رژیم امانی را ابتدا قبایل پشتون (چه درخواست در ۱۹۲۴ و چه در ننگرهار در ۱۹۲۸-۱۹۲۹) شکستاد. برنامه سقوط دولت، چنان دقیق طراحی شده بود که اول باید شورش در ولایت مشرقی براه بیفتد، بعد کابل از نیرو های دفاعی و امنیتی کاملاً خالی گردد و سپس حبیب الله با دزدان کوهدامنی خود از شمال پایتخت بر کابل حمله کند و چون نیرویی برای مقابله و دفع حبیب الله در پایتخت باقی نمانده بود، طبعاً کابل بدست حبیب الله می افتاد.

چنین سناریویی ولو از سوی سفارت انگلیس هم نوشته شده می بود، اگر وزراء دفاع و داخله رژیم نمیخواستند که شاه سقوط نماید، میتوانستند مخالفت خود را با خالی کردن پایتخت از نیروهای دفاعی ابراز کنند و جلو سقوط کابل را توسط بچه سقاو بگیرند، مگر مانع اعزام تمام عساکر به سمت ننگرهار نشدند، و این امر نشان میدهد که دست ارکان حرب دولت، در تطبیق طرح دشمن دخیل بوده است. تذکرات فضل غنی مجددی در مورد محمولی خان وزیر حربیه و گزارش حسن جان به شاه در مورد عبدالاحدخان، نشاندهنده عدم صداقت ارکان حرب شاه در جنگ با نورالمشایخ در غزنی است. ترک ناگهانی عساکر از سنگرهای خود در نزدیک بالاحصار غزنی، شاه را از

^{۳۱} فضل غنی، ص ۲۹۰

^{۳۲} آتش در افغانستان، ص ۱۷۶-۱۷۷

^{۳۳} غبار، ج ۱، ص ۸۳۴

^{۳۴} آتش در افغانستان، ص ۱۸۰

پيروي بردشمن مايوس ساخت و تصميم به بازگشت گرفت و در ۲۳ می ۱۹۲۹ از راه سپين بولدک کشور را ترک گفت.

بدینسان میدان برای ترکتازی دزدان و اوباشان کلکان خالی گردید و مردم دیدند از غارت و تجاوز و چور و چپاول و زدن و کندن و کشتن و به چنگ آویز کردن و گوش و بینی بریدنها و به توپ پراندنها و چانماری کردنها و وحشت و بربریت که نمی بایست می دیدند!

پایان ۲۰۱۵ / ۱ / ۳۱

د پانو شمیره: له ۱۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درېنت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de يادښت: دلپکنې د ليکنيزې بڼې پاڅوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خيږ و لولئ